

اگر تغییر می‌خواهد دلم

چطور به عنوان یک شهروند در انتخابات مؤثر باشیم؟

قادر باستانی*



اسبان و استران مغول شدند. نه‌راها و کارنیزها و قنوتای که آب روح‌بخش را بر حیات زمین و انسان تقدیم می‌کردند، کور شدند و سرسبزی و نشاط را با خود بردند و زمانی که یاس و ناامیدی بر مردم چیره شد، تبار ما برای یافتن نانی جوین برای سیرکردن شکم، اخلاق پست، کردارهای ذلیلانه، محافظه‌کارانه، چاکرماپانه‌ایبستادن‌ها، دست‌به‌سینه‌ماندن‌ها، تسلیم در برابر قدرت‌ها را در برابر شرف و بزرگی، مناعت‌طبع و آزادگی و آزاداندیشی، به‌ناچار برگزید. حمله بزرگ مغول، شخصیت انسانی ما ایرانیان را خرد کرد و ضربه‌ای سنگین و شکننده بر آن فرود آورد. مغول بیابانگرد، بسیار وحشی و به‌دور از فرهنگ و تمدن بود. موضوع این نیست که قومی بدوی و وحشی است؛ این است‌که‌تا چنین قومی قوت می‌گیرد و بر کشور پیشرفته‌تری از نظر تاریخی و فرهنگی یورش می‌آورد، چون بدون نظام ارزشی است و از قیمت دستاوردهای چندین‌هزارساله فرهنگی کاملاً بی‌خبر است، همچون حیوانی رم‌کرده و افسارکسیخته، ه‌رات‌چه را در مقابل خویش می‌بیند، می‌روبد و پیش می‌تازد. او تا شهرنشین شود و با سبک جدید زیستن اخت شود، آنچه نباید بشود، شده است.

چنده‌سال دیگر وقت لازم است تا به خود آئیم و همان ملت آزاده و دلاری باشیم که تحسین جهانپیان را برمی‌انگیزت؟ البته‌گام اول برای به‌خودآمدن، این است که ایرادات و اشکالات فرهنگ عمومی‌مان را ببذیریم و به رسمیت بشناسیم. درباره آن به بحث بنشینیم و راهکار بیابیم و چاپلوسی، دورویی و دروغ‌گویی را علاج کنیم. نادیده‌گرفتن اصول اخلاقی، زیرپا گذاشتن قوانین، لگدمال‌کردن حقوق دیگران و بروز رفتارهای غیراخلاقی، اگر امروز به جزئی از فرهنگ اجتماعی ما ایرانیان تبدیل شده است، نیاز جدی به تغییر دارد. ضرورت انجام تغییر و تحول در مردم را سال‌هاست می‌دانیم، اما منتظریم تا دیگران این تغییر را کلید بزنند.

تولستوی، نویسنده نامدار روس، سخن نغزی دارد. او می‌گوید، همه به فکر تغییر جهان‌اند، اما هیچ‌کس به فکر تغییر خودش نیست. تغییر نه‌تنها حاکی از نوزایی و آفرینندگی است، بلکه جان‌مایه رشد، تعالی و کمال‌طلبی انسان نیز هست. در دنیای امروز همه‌چیز به سرعت در حال تغییر است و برای رویارویی با آن، تغییر و تحول درونی ضروری به‌نظر می‌رسد.

برخی جامعه‌شناسان، انسان را جاندارِ تصور می‌کنند که داخل تاروپودی معلق است که خود تپیده و «فرهنگ» همان شبکه تپیده است. در فرایند

چگونه هنرمندی باید در شورای شهر باشد؟

سام پورمهدی

رانت برای خود فراهم کند، باید چکار می‌کرد که دارای بینش شود؟ ایشان اما نه‌تنها کار سفارشی نکرد که با ساخت قطعه‌ای روی شعر معروف مرحوم احمد شاملو «بر سنگرفش خیابان نظر کنید…» را اجرا کرد.

اما نکته مهم‌تر تجربه ایشان در مشارکت در کارهای فرهنگی و هنری شهر تهران است که متأسفانه از دید دوستان منتقد دور مانده است.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل درون دیده شد آقای مختاباد از سال ۱۳۷۳ با مدیریت یک خانه فرهنگ در جنوب شهر کار خود را آغاز کرد و بعد در سال ۱۳۷۵ و هم‌زمان با افتتاح فرهنگ‌سرای سرو با حضور آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی مدیریت این فرهنگ‌سرا را بر عهده گرفت و تا قبل از رفتن برای ادامه تحصیل به خارج از ایران با زیربوم و مشکلات و دقایق و ظرایف کار فرهنگی در شهر آشنا شد. پس از بازگشت هم به عنوان ایده‌پرداز و مدیر، نخستین نمایشگاه موسیقی و آثار شنیداری را در تهران برگزار کرد که در همان سال و از دید اهالی موسیقی مهم‌ترین رخداد موسیقی سال لقب گرفت چراکه با یک ایده ابتکاری توانست تمامی اهالی موسیقی از هر طیف و دسته‌ای را در یک مکان و به مدت هفت روز گرد هم آورد و بخش



زاویه

اتفاق

غیبت مستندسازی فعالیت ۴ساله

منصور حسینی

این روزها که مدام این سؤال مطرح می‌شود که مگر دولت روحانی چه کرده است؟ اهمیت رسانه و مستندسازی بیش از هر زمانی مشاهده می‌شود. اگر تیم رسانه‌ای و اطلاع‌رسانی دولت علاقه‌ای به مستندسازی و جمع‌آوری اطلاعات و اخبار و تدوین و دسته‌بندی آنها داشتند، اکنون این‌قدر جای خالی ارائه اطلاعات آن هم به صورت مستند، فیلم‌های کوتاه و… مشهود نبود. این کمبود را می‌توان در تمام عرصه‌ها دریافت. اگر این مستندات تهیه شده بود، اینک می‌شد در شبکه‌های اجتماعی، از وقت‌های اختصاص‌یافته برای نامزدها و خودشان استفاده بهتری کرد. فعالیت‌ها به صورت جدی قابل عرضه و مقایسه بود تا بتوان اعلام کرد که چه تغییرات ملموسی در این مدت رخ داده است.

برجام

شاید موفق‌ترین فعالیتی که دولت روحانی انجام داده است، به سرانجام رساندن ماجرای هسته‌ای و برجام است. بسیاری از خبرنگاران ایرانی و خارجی تاروپود فرهنگ جبران‌ناپذیر می‌کند و چنان شکافی در شبکه ایجاد می‌کند که ترمیم آن ناممکن می‌شود و به‌ناچار بافتی ناآشنا و ناخونا جایگزین بافت قبلی می‌شود و طبعاً میان این دو بافت، تعارضی دائمی به‌وجود می‌آید که احتمالاً در نهایت، کل بافت را از میان می‌برد. در حالت دوم، عناصر جدید پس از ورود، بلافاصله تجربه می‌شوند و از هم می‌پاشند و بار دیگر در بافت قبلی و در ترکیب با عناصر این بافت بازسازی می‌شوند، به‌این‌ترتیب عناصر جدید به بخشی از بافت تبدیل و در یکدیگر ادغام می‌شوند و طبعاً حالتی جدید به وجود می‌آورند. در تغییرات اجتماعی پایدار، حالت دوم حادث می‌شود و تغییرات با مدنظرداشتن فرهنگ موجود جامعه و در ترکیب منطقی و درست با آن به دست می‌آید.

اکنون با گسترش نقش رسانه‌های اجتماعی و تحقق تدریجی «هر شهروند، یک رسانه» و نتیجه آن، کاهش ناگزیر کنترل اجتماعی، الگوهای محلی تهدید می‌شود و این‌خطر به وجود می‌آید که به‌جای روند ترکیب میان سنت و مدرنیته، وارد روند گسست و تعارض شدید شویم که این امر ممکن است باعث پیدایش تنش‌های شدید و خشونت‌آمیز اجتماعی شود. تکنک ما ایرانیان، رسالت اجتماعی داریم که برای نیل به سعادت جمعی، مسئولانه‌تر عمل کنیم. از خودمان شروع کنیم و سعی کنیم اخلاق فردی مطلوب را در تعامل با دیگران در شبکه‌های اجتماعی رواج دهیم. در تولید محتوا یا فوروارد محتوای دیگران در فضای مجازی، رعایت اصول انسانی و اخلاقی را پیشه خود کنیم.

فصل انتخابات است، در عرصه اجتماعی، بخش مهمی از این مسئولیت اجتماعی در مشارکت سیاسی و انتخابات تبلور می‌یابد. اطلاعات را مسئولانه ردوبدل کنیم. از توهین و تخریب بپرهیزیم. در گروه‌های مجازی که عضو هستیم، درباره رسالت اجتماعی افراد جامعه و اهمیت راستی و درستی و مسئولیت‌شناسی ملی، آگاهی‌بخش باشیم. آن کسی که به نشانه اعتراض، در انتخابات مشارکت نمی‌کند، ناخواسته در تحجیم آن رفتاری که به آن اعتراض دارد، اقدام می‌کند. به‌هوش باشیم، در این بزنگاه تاریخی کشورمان، درست عمل کنیم.

✽مدرس علوم ارتباطات اجتماعی

تجربه دیگران

به‌خاطر معدنچیان زغال‌نه قهرمانان ممدل – شیفث ۳

عباس اسماعیلی • کارشناس معدن

ممدل کارگر دون‌پایه بود. ممدل سرباز نبود. ممدل هیچ مدالی تاکنون نگرفته بود و نیز نخواهد گرفت. حال که رفته است، حتی اگر می‌ماند نیز هم.

ممدل قهرمان نبود. با این همه ممدل در خانه خود شاه بود یا شاید هم نبود. چه کسی می‌داند. حال که رفته، شاید عزیز شده است. ممدل را هیچ‌کس نمی‌شناخت؛ شاید خودش هم خودش را از یاد برده بود.

ممدل سرباز نبود، پس تفنگ نداشت. اما ممدل سر یک‌ساعت۴۵ دقیقه با پرفوراتور چال یک م‌ترو۲۰ سانتی‌متری در سینه کار شیل می‌زد و بعد با دینامیت شارژ می‌کرد. عقب می‌کشید بعدش بنگ، بنگ، بنگ، بنگ، بوم. ممدل دلش خنک می‌شد؛ انگار که مثل فیلم‌های آلمانی زده به پایه پل اصلی.

ممدل مدال نداشت. هیچ‌کدام آنهایی که آن زیر کار می‌کنند مدال نمی‌گیرند. هیچ کس آنها را نمی‌بیند. هیچ‌کس، هیچ‌کس، مگر خدا.

ممدل نه شعر می‌خواند، نه کتاب، فقط کمی آیت‌الکرسی بلد بود. صدای چکش پرفوراتور، توی سرش می‌پیچید. دور می‌زد، دور می‌زد، دور می‌زد، بعدش می‌شد یک تانه، یک زمزمه، چیزی مثل آن همه مهربانی که فقط از ننه‌اش دیده بود.

ممدل زیر خروارها خاک آرمیده، نه اکسیژنی و نه هوایی. ممدل از هم‌اکنون شروع به فسیل‌شدن کرده است. نه مهربانی چشمانش، نه دستان پرزور ماهرش و نه قلبش باقی خواهد ماند. فقط استخوان مچاله‌شده‌اش. درست مثل آنکه در زهدان مادرش، مچاله، مچاله، درد در همه طناب بدنش.

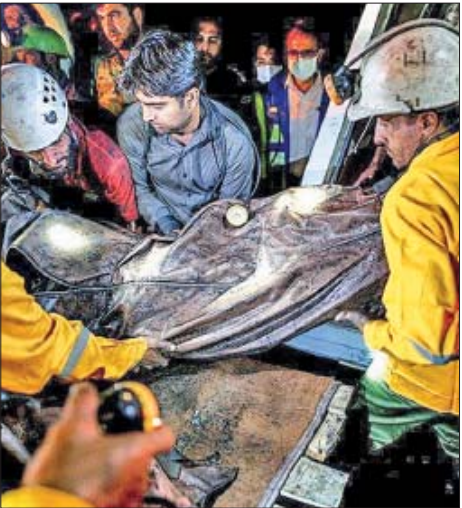
ممدل آن پایین زغال می‌کشید بیرون، تا چراغ خانه ما روشن شود. نیروگاه حرارتی فلان جا بچرخد.

هفته پیش از آنچه دیده بود، تعجب کرده بود. رگه نازک زغال، تروتمیز، نه برای سوختن و حرارت، نه برای کک، آن‌قدر خالص بود که باید برود برای ساخت لوازم آرایش، یک تکه کوچک از آن را کند. گذاشت در جیبش برای ننه بچه‌هاش.

پرفوراتور که کار می‌کرد، هی صدا، هی صدا، ممدل آن زیر، آن پایین که جرق جرق گاز متان شنید می‌شد، به چشمه آب سرد روستای یورت اندیشه می‌کرد و به چشم‌های رعتا.

شاید باورمان شود که ممدل آدم مهمی بود. ممدل آقای دکتر نبود، ممدل یک کارگر ساده بود. خیلی ساده. ممدل زغال را از خیلی پایین از دالان‌های تنگ بالا می‌کشید.

ممدل خرمنشهر را آزاد نکرد. ممل نه می‌خواست برود به آمریکا و نه بی‌مداد به همسایه‌اش. ممدل خیلی خاکی بود. صبح که می‌رفت پایین، صورتش سفید بود و غروب نه از رنگ چشمش می‌شد شاخشش و نه از حالت حرف‌زدنش، ممدل با دانه‌اش که یک‌وری افتاده بود، از همان دور معلوم بود که دارد می‌آید.



ممدل زغال می‌کشید بیرون، تا ما همین‌جور که زمزمه می‌کنیم، «هرگز نشه فراموش لامپ اضافه خاموش» حال نداشته باشیم لامپ اضافه را خاموش کنیم.

ممدل در یک معدن زغال‌سنگ کوچک کار می‌کرد. مرگ ممدل هیچ اتفاق بزرگی نیست مثل همه کسانی که در جاده‌ها می‌میرند. قیمت زغال حتی یک قران نیز تغییر نخواهد کرد. معدن یورت تعطیل خواهد شد، برای دو هفته یا شاید سه هفته. به اندازه ۲۰ نفر که جان دادند، ۲۰ ددستورالعمل صادر خواهد شد. ۲۰ آیین‌نامه، ۲۰ دقیقه بعه هم بعد می‌رود آن زیرمیرا بایگانی می‌شود؛ درست مثل تن بی‌جان ممدل که در شیل‌ها بایگانی شده تا بعداً فسیلش کشف شود.

نه کسی مؤاخذه می‌شود، نه کسی اخراج خواهد شد و نه هیچ‌کس مسئولیت این فاجعه را خواهد پذیرفت.

مسئول ایمنی معدن یورت هم چندروزی آفتابی نخواهد شد تا آب‌ها از آسیاب بیفتد. آقای رئیس این‌گونه خواسته است. «همه اقدامات برای سرویوش‌گذاشتن به ماجرا به خوبی صورت گرفته است»، رفیق ممدل به آقای رئیس این‌گونه گزارش داد.

ممدل شما آدم مهمی شده‌اید. در کانال‌های تلگرام با عکس‌های خوش‌آب‌ورنگ از آتونی باندراس از شما یاد می‌شود. ممدل از دو چیز عقم می‌گیرد؛ از بسوی گاز متان، از این همه جوگیرشدن.

ممدل، گاز متان، متان، ممدل تو که زیانت در این همه سال سنسور گاز متان بود! ممدل گاز متان، ممدل گاز متان… و این‌گونه «مهربانی چشمان ممدل هزاربارها شد».

پانویس:

ممدل: مخفف نام محمدعلی در گویش خودمانی محلی

شیفت ۳: سه شیفت هشت‌ساعته یک روز کاری را می‌سازد. شیفت سه از ساعت ۱۱ شب شروع می‌شود و هفت صبح خاتمه می‌یابد. پرفوراتور: چکش با مته سوراخ‌کننده با استفاده از هوای فشرده به دوران می‌افتد و بر اثر ضربه سوراخ لازم را برای بارگذاری مواد منفجره تولید می‌کند. این ابزار صدای مخوفی تولید می‌کند.

شیل: نام زمین‌شناسی سنگی که معمولاً میزبان ذغال‌سنگ است. متان: گاز یا قدرت انفجار که در طول زمان زمین‌شناسی در لایه‌های شیلی محبوس و با حفر تونل در این سنگ‌ها، با صدای انفجارهای کوچک از آن آزاد می‌شود.